

تفصیل الایات = قرآن و تاریخ

بسم الله الرحمن الرحيم

برای تنوع در سخن بمعنی دیگر تاریخ که نقل قصص و حکایات گذشتگان است میپردازیم :

مؤلف چنانکه گفتیم آغاز تفصیل الایات از تاریخ کرده است و فقط چهار موضوع را در عنوان تاریخ آورده ۱ - قصه اسباب قبیل و آمدن لشکریان ابرهه برای خراب کردن کعبه . ۲ - حکایت ذوالقرنین - ۳ ذکر یاجوج و ماجوج - ۴ مغلوب شدن رومیان از مردم فارس و باز غالب شدن ایشان .

گزارش حال انبیا و رفتار آنان با مردم زمان خویش با اصطلاح ما مسلمانان تاریخ است ؛ چنانکه طبری کتاب خود را تاریخ الانبیاء والملوک نامیده است ، اما بزبان عیسویان قصص انبیا تاریخ نیست از این جهت تنها چهار قصه فوق را تاریخ شمرده

غرض مؤلف هرچه هست و تخصیص چهار قضیه بهر علت که باشد از موضوع بحث ما خارج است . قصص قرآن خواه گزارش حال پینمبران و خواه از آن دیگران برای عبرت و پنداست . دانستن وقایع مقصود خداوند نیست زیرا که از دانستن آن کمالی برای انسان حاصل نمیشود . قرآن غالباً در نقل وقایع اکتفا بموضع عبرت کرده و بتفصیل نپرداخته است . کتب اخلاق و پند و مواظب همه اقتدا به قرآن کردند ، مثلاً سعدی در گلستان و بوستان حکایات بسیار آورده است ، متضمن آداب و پند که صاحبان آن هیچیک معلوم نیستند . گوید پادشاهی را شنیدم که بکشتن بی گناهی اشارت کرد... ، این پادشاه که بود و چه نام داشت ، از کدام سلسله ، در چه زمان ، در کدام شهر ، پادشاهی میکرد ؟ تحقیق آن بی فایده است مقصود وی از ذکر این حکایت نکوهش

چنانکه گفتیم مؤلف تفصیل الایات مطالب مندرجه در قرآن کریم را که مربوط به یک موضوع بوده و در سوره های مختلف وارد شده است یکجا فراهم کرده جوینده را از کوشش بسیار و صرف وقت بی نیاز ساخته است و از این جهت خدمتی سودمند به علم نموده ، اما ازدوج جهت از عمل وی بهره کافی عاید مسلمانان نمیشود ؛ یکی آنکه پاره مطالب در نظر ما بسیار ارزش دارد و مهم است و می خواهیم مقصود خداوند را در آن مطالب بدانیم مانند امامت و عصمت انبیا - و در نظر عیسویان چندان مهم نیست - که اینگونه امور را چنانکه باید استقصا نکرده است و بجای آن امور دیگر که تنها در نظر آنان مهم است با عنایت و توجه تام بتفصیل آورده است . دیگر آنکه اصطلاحات مسیحیان در امور دینی با اصطلاح مسلمانان متفق نیست و او فهرست را موافق اصطلاح خویش تنظیم کرده است و ما شرح این مطالب را جای دیگر نوشته ایم و نیز گفتیم آغاز کتاب از تاریخ کرد و تاریخ در زبان ما اصلاً بر تعیین ازمان و اوقات اطلاق میشود و گاهی حوادث و وقایع گذشته را که در قصص و حکایات میآوردند تاریخ میگوئیم ، باعتبار آنکه سال و ماه آنرا تعیین میکنند . در قرآن کریم هم درباره تعیین و تقسیم اوقات و سال و ماه و روز احکامی آمده است و هم در قصص و حکایات پیشینیان از پیغمبران و صلحا و ملوک و غیر آنها و این همه تاریخ است . دستوری که قرآن کریم در اوقات و تقسیم ازمانه بمادامه است بیان کردیم و مزایای سال و ماه قمری حقیقی را برای وظائف شرعی گفتیم و بسیار چیزها در این باب هست ناگفته که تکمیل آنرا برای وقت دیگر میگذاریم . بعضی دوستان برای توضیح مطالب گذشته سئوالاتی فرمودند و ناچار امر آنان را اطاعت باید کرد و شفاهاً یا کتباً وعده داده شد که موارد مزبوره را در وقتی مناسب بخواست خداوند شرحی مناسب دهیم . اینک

فتنه انگیزی و ستایش عفو و اغماض و دفع شر و ظلم و تعدی است ؛ چون بیچاره محکوم در حالت نومیدی که داشت دشنام دادن گرفت و سست گفتن آغاز کرد بزبانی که پادشاه نمیدانست . پادشاه پرسید چه میگوید؟ وزیر نیکو محضر گفت پشیمان شده پوزش میخواهد . شاه از سرخون او در گذشت . دیگری گفت او دشنام داد . پادشاه متعجب شد و گفتار وزیر اول که برای نجات محکوم گفته بود و برایشتر خوش آمد . محکوم که بود و بچه تهمتش گرفته بودند؟ وزیر اول چه نام داشت ؟ دانستن این امور برای فهم مقصود سعدی مفید نیست .

تظیر این در قرآن بسیار است . همان موضع عبرت را خداوند بیان فرموده ، مردم بیهوده در اموری که مربوط بفرصت نیست وارد میشوند ، مثلاً در باره اصحاب کهف خداوند گزارش حال چند تن پارسای خدا پرست را بیان فرمود که از شکنجه جباران زمان خویش بیمناک بودند و گریخته بفاری پناه بردند و خفتند ؛ چون بیدار شدند زمانه دیگر گون شده بود و آن جباران در گذشته و خدا پرستان در جای آنها نشسته ، صلحا عزت یافته ، ستمگران خوار گشته و مقصود خداوند تسلیم مصیبت زدگان است و تنبیه آنان به ناپایداری جهان و اینکه تاجش برهم زنند اوضاع گیتی مبدل میشود . استواری در ارکان جهان نیست اکنون نزاع در اینکه چند نفر بودند و در چه زمان بودند ، در عهد کدام پادشاه و چه دین داشتند و بکدام غار در رفتند و چند مدت خفتند و شهر آنها چه نام داشت و نام خود آنها چه بود و سگ ایشان چه رنگ و چه نام داشت و بزرگی جثه بود یا خرد ؛ در همه این سئوالات بحثها کردند و چیزها گفتند که خداوند بدانها اشارتی نکرده بلکه از نزاع در شماره آنها منع فرمود که «**فلا تمار فیهم الامر اظاهرا و لا تستفت فیهم منہم احدا**» (در باره عدد آنها منازعت مکن) و در باره مدت خفتن آنها فرمود «**قل اللہ اعلم بما لبثوا**» خدایتعالی بهتر میداند چه اندازم درنگ کردند ؛

در کتاب طبیعیات شفا صفحه ۷۰ در بحث زمان گوید که چون حوادث پی در پی مشاهده نکرد تصور زمان ممکن نیست و از معلم اول (ارسطو) تظیر حکایت اصحاب کهف را نقل کرده است که گروهی از خدا پرستان در طلب حق از مردم جدا شدند و خفتند و مدت بسیار بر آنها گذشت ؛ زمانیکه بیدار گشتند پنداشتند یکروز سپری شده چون حوادث پی در پی را ندیدند تصور زمان نکردند . البته ارسطو پیش از میلاد حضرت مسیح می زیست . مسیحیان گفتند قصه اصحاب کهف در امتما واقع شد هفت تن از مؤمنان به حضرت عیسی علیه السلام در عهد دقبانوس امپراطور روم بسال ۲۵۰ میلادی که مسیحیان را شکنجه و آزار میداد گریختند

و از ترس شکنجه وی در غاری در شهر افسس پنهان شدند و خوابیدند و زمانی بیدار شدند که دین مسیح علیه السلام عالمگیر شده و دولت روم آنرا پذیرفته بود . در تفاسیر ما نیز این تفاسیل را نقل کرده اند و ابوالفرج بن عبری که خود مسیحی است در ضمن تاریخ ایام دقبانوس اشاره به هفت تن اصحاب کهف کرده است و در زبان عیسویان به هفت خوابیده شهر افسس **Sept dormants d'ephsès** معروفند . مسیحیان جدید این قصه را اصلاح صحیح نمیدانند . در قرآن اشاره باین که حکایت آنان در امت عیسی علیه السلام بوده موجود نیست و انکار صحت اصل قصه سفیهانه است زیرا که ارسطو یکی از بزرگترین عقلای بشر برای بیان مسئله عقلی فلسفی واقعه مشکوک را گواه نمی آورد ، ناچار واقعه درست بوده است و دور نیست که عوام نصاری قصه را که راجع به خدا پرستان امم سابقه در زمان مردم مشهور بود و فیلسوفی مانند ارسطو نقل کرده اشتباهاً بهم کیشان خویش نسبت دادند . از اینگونه امور بسیار اتفاق افتد ؛ چنانکه ایرانیان قدیم بنای داریوش و خشایارشا را به جمشید نسبت دادند . نقل و انتقال در زمان برای عوام دشوار نیست .

فعلی مقصود ما شرح قصه اصحاب کهف نبود . آنرا برای استشهاد به آیه کریمه «**لا تمار فیهم الامر اظاهرا**» نقل کردیم که دستور کلی است برای استفاده از حکایات و قصص تا وقت خویش را بیهوده در اموری که مربوط بمقصود خداوند نیست ضایع نکنیم .

اما چهار قصه تاریخی که ذکر آنها گذشت و آنچه در آن قصص دانستنی است و قابل استفاده برای مسلمانان ، بی آنکه در جزئیات و تفاسیل آن داخل شویم یا بروایات ضعیف و مشکوک متوسل گردیم و حقیقت را با اوهام مختلف آلوده کنیم ، موضوع بحث ما است و نخست از آیه «**غلبت الروم فی ادنی الارض**» آغاز میکنیم و قصه ذوالقرنین و اصحاب قبل را بوقت دیگر میگذاریم .

چنانکه در تفاسیر آمده است ، آن هنگام که هنوز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه هجرت نفرموده بود ، خبر به حجاز آمد که رومیان مغلوب گشتند و لشکر فارس لشکر آنان را شکست داد و بیت المقدس را از عیسویان بگرفت . بت پرستان مکه از این خبر شادی نمودند ، چون مسیحیان مانند مسلمانان خدا پرست بودند و بت پرستی را کفر و ضلال میدانستند و شکست مسیحیان بنظر آنان شکست مسلمانان نیز بود . خداوند خبر داد که رومیان پس از این شکست باز فیروز میگرددند در کمتر از ده سال . ابی بن خلف و ابوبکر بن ابی قحافه در این باب بایکدیگر گفتگو کردند ،

ایی که طرفدار مشرکان بود میگفت دیگر روم غالب نخواهد شد و ابوبکر بوعده خداوند متکی گشته و میگفت حتماً غالب میشوند و بر این گرو بستند بر چند شتر بتفصیلی که در تفاسیر مسطور است فارسیان چند سال پس از این وعده همچنان بر روم غالب بودند و پیوسته شهرها و ایالات روم را تصرف میکردند تا پینمبر صلی‌اله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود. در سال دوم هجرت نوبت فیروزی روم فرارسید و در همان سال که جنگ بدر اتفاق افتاد آغاز غلبه رومیان بود. تا چند سال پیوسته در جنگ‌ها غالب میشدند تا سال حدیبیه. در سال فتح مکه قیصر روم به قسطنطنیه بازگشت و پاکشته شدن خسرو پرویز جنگ به پایان رسید. مسلمانان این خبر را از ادله نبوت و در ردیف سایر اخبار غیب قرآن شمرند. بهتر است داستان این جنگ‌ها را از کتب اروپائیان که از تاریخ روم آگاهترند نقل کنیم خصوصاً که آنان زمان هر واقعه را موافق سال میلادی بدقت ضبط کرده‌اند و تطبیق آن با تاریخ هجری سهلتر میگردد. موافق کتب تاریخ اروپائیان همه این جنگ‌ها در عهد قیصر هر اقلیوس اتفاق افتاد - هر اقلیوس که در کتب شرقی به هرقل (به کسرها و فتح راء و سکون قاف) معروف است مقارن بعثت حضرت رسالت صلی‌الله علیه و آله سلطنت رسید و از سال ۶۱۰ تا ۶۴۰ یعنی مدت سی سال امپراطور روم شرقی بود. هرقل در آغاز سلطنت خویش با دشمنان متعدد و خطرناک مواجه گردید. در سال ۶۱۴ (۱) خسرو پرویز به قتل عام وحشتناکی شهر بیت المقدس را از سکنه خالی ساخت و آنرا به ویرانه مبدل کرد. و از آنجا غنیمت بسیار بر گرفت و صلیب حضرت مسیح علیه السلام را با خود

برد. لشکر فارسیان آسیای صغیر را گرفتند و در مقابل قسطنطنیه خیمه زدند. پرویز طوائف آوار (AVARS) یعنی داغستان را واداشت تا از سوی دیگر بر قسطنطنیه بتازند. این غارتگران به حومه و محلات بیرون پایتخت هجوم آورده و اموال مردم را بتاراج میبردند و خانه‌ها را ویران میساختند. هر اقلیوس که خود را باخته و از اصلاح کار ملک نومید بود، میخواست به قرطاجنه (۲) بگریزد در آفریقا. گنجها و اموال خویش را در کشتی‌ها نهاد و روانه آفریقا ساخت. اتفاقاً دریا طوفانی شد و باد های سخت وزیدن گرفت و کشتی‌ها را بسواحل شام انداخت. لشکریان خسرو پرویز آنرا بر گرفتند و گنجهای امپراطور هرقل که با امید آن میخواست از آفریقا تجهیز سپاه و سلاح کند از دست رفت و بتصرف فارسیان درآمد (۳). هر اقلیوس خود آماده رفتن گشت و چیزی نمانده بود که کشور خود را ترک گوید، اما بطریق (Patriarche) یعنی عالم بزرگ قسطنطنیه اوراد ریافت و بسیار ملامت کرد و به سستی سرزنش داد و ملزم ساخت که یا جنگ کند تا فاتح گردد یا مانند سایر مردم و رعایای خویش کشته شود. هرقل این عهد و التزام را پذیرفت، جهازات جنگی را بسلاح و لشکریان مجهز کرد و قسطنطنیه را رها نموده بعزم سواحل شام بیرون آمد. در سال ۶۲۲ میلادی (مقارن هجرت پینمبر صلی‌الله علیه و آله) و در ایسوس با فارسیان جنگ کرد و آنان را شکست داد (۴). یک سال پس از آن در نقطه دیگر کنار دریای سیاه موسوم به طرابوزان از کشتی پیاده شد و ایالات آسیای صغیر را متصرف شد و بحدود ایران رخنه آورد و شهر ارومیه را که زادگاه

شهرستان علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(۱) سال ۶۱۴ مطابق سال پنجم بعثت خاتم انبیاء صلی‌الله علیه و آله است. اگر کلمه ادنی الارض که در قرآن کریم بدان اشاره شده مراد بیت المقدس باشد یعنی رومیان در بیت المقدس مغلوب فارسیان گشتند باید توید فتح و نصرت روم نیز در این سال یا سال بعد از آن نازل گشته باشد و اگر مقصود نزدیکترین زمین به پایتخت روم باشد در سال هشتم بعثت و پنج سال پیش از هجرت بوده است.

(۲) قرطاجنه شهری قدیم است نزدیک تونس در آفریقا و ذکر آن در معجم البلدان بتفصیل آمده است و گویا شهری دیگر بهمین نام در آندلس موجود است. ایرانیان زمان ما به تقلید از فرانسه آن را کارتاژ گویند (Carthage).

(۳) این گنج و اموال که بدست خسرو پرویز افتاد در شاهنامه و کتب فارسی بنام گنج باد آورد مشهور است.

(۴) سال ۶۲۲ سال هجرت پینمبر صلی‌الله علیه و آله است که آغاز فتح رومیان بود و در سال ۶۲۳ مقارن جنگ بدر بود که لشکر روم از طرابوزان بر لشکر پرویز تاختند و آنانرا شکست دادند و از شکست دوم در بیت المقدس تا این وقت نه سال کشید و تا پنج سال پیوسته رومیان در جنگها فاتح میشدند تا سال ۶۲۷ ضربت آخرین را وارد ساخته و نزدیک مدائن آمدند و خبر آن فتح در واقعه حدیبیه بسمع مسلمانان رسید. ایسوس شهری قدیم است در جنوب آسیای صغیر نزدیک سرحد شام و در زمان ماجزه کشور ترکیه است.

زردشت و رئیس مذهبی آنان بود ویران کرد. خسرو پرویز آوارها را بتاختن بر شهر قسطنطنیه تحریک نمود اما مردم شهر بدستور عالم خود سرجیوس درمقابل دشمن ایستادند و حملات آنانرا دفع کردند. هرقل ایران دارها نکرده و در صحرای نینوا باردیگر فارسبان را در جنگ خونینی شکست داد و سه سردار دشمن را بدست خود کشت و در ۶۲۷ نیروی دشمن را سرکوب کرد و پیروزی نهائی بدست آورد. این فتوح پیاپی چهار سال کشید تا اختلاف خانوادگی درخاندان کسری سبب ویرانی دولت آنان گشت و بیم از ناحیه آنان برطرف شد.

هرقل هنگامی که فیروزمندان به قسطنطنیه باز میگشت باشکوه بسیار بر عرابه ای نشست که چهارفیل آنرا میبردند و در سال ۶۲۹ (۵) با تشریفات رسمی چوب صلیب حضرت مسیح (علیه السلام) را که از ایرانیان بازگرفته بود به بیت المقدس برگردانید.

هرقل فرصت نیافت که در صلح و آرامش از نتایج فتوحات خویش بهره برد. آخر زمان سلطنت وی يك سلسله رنج و نومیدی بدو روی آورد. يك امت نوپادین تازه از جانب جنوب به وی حمله کردند. طائفه عرب تازه مسلمان مشرق و مغرب را مسخر

میساختند، باستانی هر چه تمامتر که به قوه شکست ناپذیر طوفانی شباهت داشت پیش می آمدند. هرقل نتوانست شام و فلسطین را که عرب بتصرف آورده بود باز پس بگیرد و پیش از مردنش در سال ۶۴۰ شروع تجزیه کشور خود را مشاهده کرد. این مطالب

را از تاریخ روم تألیف دو کودره از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کردیم. در لاروس بزرگ فرانسه که اخیراً در ده جلد بطبع رسیده است در کلمه هراکلیوس گوید «چون هرقل به امپراطوریکه زبید و کشور را از غاصبین بازگرفت جنگ و اختلاف دینی در اینکه

حضرت عیسی علیه السلام دارای يك طبیعت بود یاد و طبیعت نظم مملکت را از هم گسیخته بود و فتوحات ایرانیان آغاز گشته چنانکه افساکیه را در سال ۶۱۱ تصرف کردند و بیت المقدس را در سال ۶۱۴

(سال پنجم سلطنت هرقل) و مصر را در سال ۶۱۹ و داغستانیان بکرمک خسرو در سال ۶۱۷ تا پشت قسطنطنیه را گرفتند، هرقل مصمم شد با فریقا گریزد، اما بطریق قسطنطنیه ذخائر کلیسارادرا اختیار او گذاشت و او توانست داغستانیان را بدادن مال بازگرداند و در سال ۶۲۲ لشکری

مجهز کند و در سال ۶۲۳ (سال دوم هجرت) از جانب آذربایجان بفارسبان حمله آورد و در سال ۶۲۴ تا ۶۲۵ (سال سیم و چهارم

هجرت) ارمنستان را متصرف شد و آتشکده تبریز را منهدم ساخت انتهى.

پس از آن در همان کتاب گوید «هرقل در ۶۲۷ (یعنی سال ششم هجرت) گرجستان را بتصرف در آورد و به بین النهرین تاخت و نزدیک نینوا لشکر خسرو را درهم کوفت و راه مدائن در پیش گرفت. فتوحات پیاپی رومیان شورش در پایتخت ایران برانگیخت و قباد شیرویه خسرو را بکشت (در فوریه ۶۲۸ یعنی در سال هفتم هجرت) و چون شیرویه جانسین خسرو شد صلیب اصلی را به قیصر روم بازگردانید و او در سال ۶۳۰ (یعنی سال ۹ هجرت) فیروزمندان آنرا به بیت المقدس آورد.

پس از آنکه هرقل بر ایرانیان فیروز آمد گرفتار جنگ با اعراب گشت و در مقابل آنان نتوانست مقاومت کند و آنان سوریه و دمشق را در سال ۶۳۴ و ۶۳۵ گرفتند و لشکر روم را در یرموک تا رومار کردند (۶۳۶) بیت المقدس را در سال ۶۳۸ گشودند و بین النهرین را در سال ۶۳۹ و مصر را تا ۶۴۲ مسخر ساختند انتهى.

چنانکه گفتیم مسلمانان این وعده را از اخبار غیب قرآن شمرده اند مانند «ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد» که خداوند به پیغمبر وعده فتح مکه داد آن هنگام که عازم هجرت بمدینه بود و مانند «والله یعصمک من الناس» و خداوند ترا از شر مردم حفظ میکند و مانند «وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم» که مسلمانان را وعده غلبه داد، چنانکه امپراطوری اسلام جایگزین دول پیش گشت و بزرگترین دولت روی زمین شد، و مانند سیهزم الجمع ویولون الدبر و غیر ذلك.

قدرت روم در عهد اشکانیان و ساسانیان چندان بر قدرت ایران فزونی نداشت که بی تأمل بتوان گفت غلبه فارس بر روم اتفاقی بوده است و نه در طول تاریخ اختلافات ایران و روم چنین انعکاس سریع دیده شد پیوسته میان آنان جنگ بود گاهی یکی غالب میشد و کشور یا ایالتی را متصرف میگشت و سالیان دراز در تصرف داشت و گاه طرف دیگر غالب میشد و آنرا باز میگرفت. حال ایران و روم در زمان قدیم مانند ایران و عثمانی در عهد جدید بود. ایرانیان گاه

(۵) این سال تقریباً مقارن فتح مکه است همان گاه که مسلمانان مکه را فتح کردند صلیب حضرت عیسی به عقیده عیسویان به بیت المقدس بازگشت.

عراق را از عثمانی میگردفتند و عثمانی نمیتوانست با سانی آنرا باز گیرد و سالیان دراز در تصرف ایرانیان میماند، هر قل قیصر روم نیز تازه به سلطنت رسیده بود و در آغاز دولت خویش پیوسته شکست میخورد. او هنوز قدرتی از خویش نشان نداده بود که مردم از سابقه دلیری وی مانند شاه اسماعیل و نادر شاه غلبه او را پیش بینی کنند. فیروزی و شکست در جنگ را خدامیداند و بس و ما از علل و اسباب آن خبر نداریم. خداوند آینده را از پیش دانش بشر پنهان کرده است هیچکس نمیداند بعد از این چه واقع خواهد شد. ما اگر علت هر چیز را میدانستیم همه چیز را پیش بینی میکردیم. علت بلندی و کوتاهی شب و روز را در تابستان و زمستان میدانیم و سبب خسوف و کسوف را دریافته ایم، میتوانیم از پیش حساب کنیم و از آینده این امور خبر دهیم. اما از علل ابرو باران و برف و باد و طوفان و زلزله بتفصیل آگاہ نیستیم و علت این امور تخلف ناپذیر نیست. هزاران مانع و معارض در مقابل هر سبب و علت هست که انسان از آن خبر ندارد و لشکر در مقابل یکدیگر صف کشیده، هر دو قوای یکدیگر آگاہند و هر دو امیدوار که غالب گردند، هر دو جنگ دیده و رزم آزموده و علت فیروزی و شکست را دریافته، اگر یکی بداند که مغلوب خواهد شد دست از جنگ باز میدارد. گاه آلت جنگ کامل دارند بعلتی از استعمال آن محروم میگردند، گاه سرداری بعلت نامعلوم کشته میشود و همان سبب پراکندگی گاه اسباب فیروزی در یک جانب است اما دشمن بعلتی غالب میگردد که پیش بینی آن ممکن نبوده و شکست لشکر او میگردد که کشته شدن وی پیش بینی نمیشد.

در جنگ خسرو پرویز و هرقل میان دو برادر در لشکر خسرو خلاف افتاد (فرخان و شهر و راز) (۶) و پرویز از فرخان بدگمان شد چند بار فرمان قتل وی را برای شهر و راز فرستاد. شهر و راز از کشتن برادر سر باز زد و پرویز را بدفع الوقت از آن جنایت باز میداشت. پرویز چون تخلف شهر و راز را دید فرخان را بدفع او فرمود چون وی تصمیم بقتل برادر گرفت شهر و راز ما موریت سابق خود را با او گفت و نامه های پرویز را در باره قتل وی باو نمود و فرخان را از کار زشت منصرف ساخت. آنها هر دو از خسرو بدگمان شدند و در جنگ با روم چنانکه باید نکوشیدند و همین علت که قابل پیش بینی نبود سبب غلبه رومیان گردید. و در جنگ بنی عباس بالشکریان مروان حمار، گویند خلیفه اموی بقضای حاجتی از لشکر گاه بیرون شد و اتفاقاً دشمنی او را دریافت

و بکشت و چون لشکر او آگاہ شدند پای بگریز نهادند و این مثل شد «ذهب الدولة بالبوله»، این گونه حکایات بسیار است و اگر بعضی معمول باشد اصل اینگونه اتفاق و تأثیر آن در شکست لشکری قابل انکار نیست. لشکر امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ صفین به حيلة عمر و عاص دست از جنگ برداشتند و هیچکس پیش از وقت نمیدانست عمر و عاص چه حیلتي خواهد اندیشید و قرآن هارا بر سر نیزه خواهند افراشت. کسی میتواند از عاقبت جنگ خبر دهد که از اینگونه وقایع و اتفاقات آگاہ باشد چنانکه از آمدن باد و باران و برف وقتی میتوان بطور یقین و تخلف ناپذیر خبر داد که بر همه حوادث جوی و قوف یافت و گرنه پیش بینی بظن و حدس و تخمین شأن انبیا نیست چون اگر برخلاف آید دیگران معذورند و پیغمبران معذور نیستند.

اگر ممکن بود بمقایسه قوای طرفین جنگ، غالب و مغلوب را تعیین کرد و از پیش خبر داد هیچوقت جنگی در جهان اتفاق نمی افتاد؛ زیرا که خود جنگیان از همه بهتر میتوانند حساب غالب و مغلوب کنند و قوای یکدیگر را بسنجند اما چون میدانند حسابها صد در صد صحیح نیست و علتها همه تخلف پذیر است با امید پیروزی بر صف یکدیگر میزنند. که میدانست هر قل با آنکه دولت پرویز را با آن سپاه و لشکر و مال و قدرت از پای در آورد، از مشتی عرب بی مال و منال بی آلت و سلاح چنان مغلوب میگردد که ملک از دست داده را باز پس نتواند گرفت؛ آیا قوه هر قل پس از غلبه بر ایران چه شد؟ وقتی خداوند نوید نصرت رومیان داد هنوز پرویز بسیار مقتدر بود و قیصر بسیار ضعیف؛ بدلیل آنکه تاهشت سال پس از این وعده باز هر قل پی در پی شکست میخورد و شهرها و ایالتها را از دست میداد و قوه او چنان نبود که بتوان بمقایسه قوای طرفین غلبه وی را پیش بینی کرد. خداوند وعده خود را چنان مؤکد فرمود که احتمال تخلف در آن نرود «وعد الله لا یتخلف الله وعده و لکن اکثر الناس لا یعلمون»، وعده نصرت رومیان از جانب خداست و خدا خلف وعده نمیکند اما بیشتر مردم نمیدانند. پیش بینان جنگ مانند اهل نجوم به حدس و گمان آنچه گویند اگر تخلف پذیر باشد معذورند. کسی از آنها توقع بیش از آن ندارد.

هر قل در جنگ با خسرو شکست خورد، باز فیروز شد، در جنگ با مسلمانان هم شکست خورد و دیگر فیروز نشد، املاک از دست داده را از پرویز باز گرفت اما نتوانست از مسلمانان باز گیرد

(۶) شهر و راز یعنی خوک کشور. چون و راز و براز بمعنی گراز، خوک وحشی است و فارسیان اینگونه نامها بر فرزندان میگذاشتند؛ مانند شیرو فیل و در بعضی کتب شهر زاد یا شهر یزاد مصحف است؛ چنانکه کریستنسن در تاریخ ماسانیان ذکر کرده است.

چون در جنگ اول خداوند وعده داده بود که **دهم من بعد غلبیم سیغلبون** (پس از مغلوب شدن غالب میگردند) اما در جنگ با مسلمانان این وعده را بآنان نداد.

در اینجا نکته دیگر هست که خداوند بحضرت مسیح علیه السلام نوید داده (سوره آل عمران آیه ۵۸) **«جاعل الذین اتبعوك فوق الذین كفر و الی یوم القیمه»** پیران ترا بر کفار غلبه و برتری دهم تا روز قیامت. از آنکاه که دشمنان آنحضرت قصد جانش کردند تا امروز وعده خداوند در باره مؤمنان به حضرت مسیح تحقق یافته و پیوسته چنین خواهد بود. امپراطوران روم با کمال شدت و سختی بآیین آن حضرت مبارزه میکردند، مسیحیان را میکشند و میسوختند و مصادره میکردند و شکنجه و آزار میدادند؛ اما آنان بر امپراطوران مقتدر ظفر یافتند و چنان شد که ناچار دین او را پذیرفتند. اگر گاهی مؤمن به حضرت عیسی علیه السلام گرفتار دشمن بت پرست شد، منافات با حکم کلی ندارد چنانکه وقتی گوئیم عرب فسیح تر از ترك است منافی آن نیست که فردی از افراد عرب فسیح نباشد یا گوئیم یونانیان در زمان جاهلیت عالمتر از عرب بودند منافی آن نیست که یکن یونانی جاهلتر از یک فرد عرب باشد. باری پیوسته بزرگترین حکومت و قدرت در کره زمین از آن عهد تا کنون یا بدست مسلمانان، بود یا مسیحیان و بر کفار تفوق داشتند. وقتی با یکی از مسیحیان متعصب سخن از این آیه به میان آوردم، در شکفتی ماند و مدتی تأمل کرد و گفت اگر هیچ آیه از قرآن الهام نباشد این آیه حتماً الهامی است که از طرف خداوند بر زبان محمد جاری شده است. غلبه روم بر فارس و مغلوب شدن از عرب جزئی از این وعده خداوند است.

استقرار و استحکام حکومت اسلام در ایالات روم مانند ارمنیه و شام و فلسطین و مصر معلول سهولت و عدالت اسلام نیز هست، چون نفرت مردم مشرق از دولت یونان و روم از قرن ها پیش در دلها رسوخ یافته و پس از آنکه رومیان دین حضرت مسیح را قبول کردند هنوز نفرت زائل نشده و مقلالمشان را فراموش نکرده بودند. اهل روم پس از مسیحی شدن نیز بسنن جاهلیت خویش پای بند بودند و شماره آنان که به مسیح علیه السلام نگریده بودند هنوز بسیار بود و در دولت و حکومت تأثیر داشتند و گاه بعضی امپراطوران جانب آنان را می گرفتند. موافق دین اسلام مسیحیان مجبور نبودند قوانین و احکام دولت را خواه ناخواه قبول کنند در احکام معاملات و عبادات و زناشویی و امثال آن اگر قواعد آنان مخالف قوانین اسلام بود، بهمان قواعد خویش عمل میکردند، میتوانستند از خود قاضی داشته باشند و اختلافات خود را موافق میل خود فیصله دهند. در دولت یونان و روم چنین حکم در خاطر کسی خطور نمیکرد. حکم قاضی منصوب از طرف حکومت و قوانین دولت

برای همه مردم لازم الاجرا بود. در دولت اسلام قوانین و احکام ثابت و تغییر ناپذیر است. مسیحیان و دیگر مذاهب میدانستند با آنها چگونه رفتار خواهد شد. خلفا در صدر اسلام اختیار آن نداشتند که قوانین را تغییر دهند، برخلاف قوانین روم و یونان که بسته بازاده شخص حکام یا اولیای دولت بود و هر روز ممکن بود تصمیم آنان تغییر کند. وقتی یکی از امپراطوران تصمیم بمبارزه بآیین الهی میگرفت و امپراطور دیگر آنان را آزاد میگذاشت و آن وقت هم که بنا بر مبارزه بود، انواع و اقسام آن حد و حصر نداشت؛ گاهی سخت تر و گاهی آسان تر و مردم همیشه در تشویش و اضطراب بودند، نمیدانستند با آنها چگونه رفتار میشود. در دولت اسلام يك حکم بود که تا آنان به جنگ با مسلمانان برخاسته و حربی نشوند در اعمال خویش آزادند - بهتر از آنکه حکومت در دست یکی از خودشان باشد - و اگر حربی شوند معامله جنگی با آنها خواهد شد و مال و ناموس آنان تا حربی نشوند محفوظ است و بخراج جزئی که بهای حفظ آنان بود اکتفا میکردند. هنگام فتح دمشق واقعه ای اتفاق افتاد که در نفوس اهل شام اثر بسیار گذاشت. جامع اموی دمشق که بزرگترین مساجد این شهر است هنگام فتح کلیسای مسیحیان بود که بنام حضرت یحیی ساخته بودند. وقتی مسلمانان شهر را تصرف کردند در آن کلیسا وارد شدند. هنوز همه آن بتصرف مسلمانان در نیامده بود که آواز صلح در شهر پیچید و مسلمانان اطلاع یافتند که باید دست از جنگ بردارند نیچی از کلیسا در تصرف مسیحیان ماند و نیچی را مسلمانان مالك شدند و سالیان دراز همچنان بود؛ نیچی مسجد و نیچی کلیسا، هر دو در سهم خود عبادت میکردند و برای مراعات عهد صلح، مسلمانان متعرض عیسویان نمیشدند تا رضایت از آنها خریدند و اینگونه عدالت در دولت روم افسانه بود که اگر میگفتند کسی باورز نمیگرد.

آنها که از تاریخ فی الجمله آگاهند میدانند که وقتی اسکندر بر ممالک شرق تاخت و این کشورها را بتصرف در آورد تا هزار سال تقریباً تمدن و علوم و زبان یونانی در مشرق رواج داشت، در شام و مصر و نواحی دیگر زبان یونانی میآموختند و علوم یونان را به زبان یونانی فرامی گرفتند. در آن عهد زبان یونانی مانند زبان عربی در دولت اسلام زبان علمی بود و علوم یونان که بزرگترین میراث افکار بزرگان بشر بود و آنها منتق و مدون کرده بودند و بزبان خود نوشته، بسبب فتوحات اسکندر در همه جا انتشار یافت. طب و ریاضی و سایر علوم که بکار زندگانی دنیوی مردم میآمد و همچنین علوم طبیعی و سیاسی و فلسفی و منطق

و غیر آنها در شام و مصر و نواحی عراق رائج گشت .

از آغاز خلقت بشر تا آن وقت که اسکندر بر جهان استیلا یافت نشر علوم و تعمیم آن بصورتی عالمانه و پاک از آرایش اوهام و اباطیل آنطور که یونانیان منقح کرد. بودند اتفاق نیفتاد نفوذ زبان یونانی چنان بود که حواریان حضرت عیسی علیه السلام با آنکه خود یونانی نبودند و زبانشان زبان عبری بود انجیل ها و رسائل خویش را بزبان یونانی نوشتند . اکنون هم که بسیاری از اسامی یونانی میشنویم شك داریم حقیقتاً از نژاد یونان بودند یا مصری و قبطی و سریانی و یا ملل دیگر . با این تأثیر بزرگ که اسکندر در تمدن بشر داشت مقالمان جانشینان وی و تعصب ایشان در ترویج آداب و سنن ملی خود میان بیگانگان اهل مشرق خصوصاً پیروان ادیان الهی مانند یهود پیش از میلاد و مسیحیان پس از میلاد راست آزرده بود . بطالسه یعنی جانشینان اسکندر در شام و مصر میکوشیدند یهود را بمادات و آداب یونان پرورش دهند و برخلاف احکام دین خود از غذای آنان بخورند و در مجامع رقص و تماشا حاضر شوند و یهود با آنکه از اسکندر به نیکی یاد میکردند چون آنها را آزاد گذاشته بود باز جانشینان وی آنها را بحال خود رها نمی کردند . جاه طلبان یهود برای رسیدن بمناسب دولتی بتملق و چاپلوسی و تقرب به یونانیان خود راهم رأی و هم عقیده با آنان نشان میدادند یکی از اخبار بنام یاسان (Yasane) که از جانب آنتیوکوس ریاست مبداء اورشلیم را داشت در جوار معبد ، تماشاخانه ساخت و اعمال مردم در آنجا موافق شریعت آنان نبود . تقلید از آداب و سنن ملت قاهر از محرمانت منصوص دین در نظر دینداران یهود قبیح تر شمرده میشد ، چون در خود احساس مقهوریت میکردند و مخاضضات یونان و روم با آنها که بالاخره بخرابی معبد و غارت خزانه اورشلیم و مقدسات انبیا و پراکندگی یهود انجامید معلول همین اختلافات بود که رومیان میخواستند مردم زیر دست مشرق را عمرنگ و هم خوی خود سازند و اینان امتناع میکردند . آخر الامر سردار رومی بنام طیطوس کار رایکسره کرد و اورشلیم را ویران ساخت و معبد بیت المقدس را خراب کرد . همچنان ششصد سال خراب بود تا در عهد خلافت عمر بن الخطاب مسجد اقصی رادر آن معبد بنا کردند .

باری چنانکه گفتیم خداوند پس از غلبه فارس بر روم نوید نصرت روم داد ، اما پس از غلبه مسلمانان بر روم نوید غلبه روم نداد ؛ از این جهت هر قل که از خسرو شکست خورد باز غالب شد اما وقتی از لشکر اسلام شکست خورد دیگر غالب نشد و آنچه ما در این باب از تواریخ صحیحه و مضبوط خوداروپائیان نقل کردیم

مطابق وعده خداوند در قرآن کریم است و چون در بسیاری از کتب نویسندگان ایشان خصوصاً ترجمه های قرآن دیدم نسبت به خیر غیب قرآن توجیهاات ناروا کرده و بعضی جمله بضع سنین یعنی کمتر از ده سال را مطابق واقع شمرده بودند و بعضی آنرا نظیر پیش گوئیهای عادی مردم در غالب و مغلوب دانستند ، این تفصیل را آوردیم تا حقیقت قضیه آشکارتر گردد ؛ با اینکه اخبار غیب در قرآن منحصر باین یکی نیست و نتیجه ای که از آن بدست میآید مطلبی است که اهل هر مذهب آسمانی و فلسفه الهی و روحانی آنرا تصدیق میکند .

باید دانست که فلاسفه الهی امکان خبر یافتن انسان را از وقایع آینده انکار نمیکند ؛ اما در مکتب مادی وحسی خبر از غیب معقول نیست و انکار اخبار غیبی همیشه از ناحیه مادیین است ، چون وقایع آینده هنوز موجود نشده است تا کسی به حس آنرا دریابد و علل آن مضبوط و معین نیست که از پیش بتواند از آن آگاه گردد . از اموری که علت آن مضبوط و معین است مانند کوتاهی شب در تابستان و بلندی آن در زمستان و ماء و آفتاب گرفتن بسبب سیر ماه و خورشید ، البته انسان میتواند پس از اطلاع بر علل آن خبر دهد ، اما چیزی که پیش ماعت مضبوط و معین ندارد برای دانستن آن نیست . در فلسفه الهی موجودات مجرد و روحانی ممکن است بر همه علل و اسباب مطلع باشند و وقایع آینده را تمام بدانتند . البته در انسان چنین قوه ای نیست و اگر بزرگترین و عاقلترین موجودات هم این انسان بود ، در خود چنین قوه ای نمی یافت . اما موجودات غیبی کاملتر از انسان هم موجودند که درباره حالات روح انسان با آن موجودات غیبی رابطه پیدا کرده و از علمی که در آنها ذخیره است اقتباس مینماید . یکی از علمای فرنگستان که هم در نجوم مهارت داشت و هم در مباحث فلسفی کتبی تألیف کرده موسوم به کامیل فلاهاریون ، در کتابی موسوم به مرگ و اسرار آن گوید همه وقایع آینده از پیش معین است چون آینده معلول گذشته است و هر کس بر علت آگاه گردد از معلول نیز باخبر میگردد . گوئی عقلی فوق طبیعت دانای اسرار عالم و ترتیب سلسله علل و معلولات موجود است و روح انسان گاهی از او اقتباس میکند و پس از آن باین سخن پرداخته است که از معین بودن وقایع آینده خبر لازم نمیآید .

ابوعلی بن سینا در نطق دهم از کتاب اشارات گوید : « اگر ترا خبر رسد که عارفی از غیب خبر داد نیک یابد و درست آمد تصدیق کن و بر تو دشوار نیاید ، که اسبابی معلوم دارد . » آنگاه گوید : « صورت هر چیزی که ناچار موجود خواهد شد پیش از هستی در عالم

عقلی منقوش است و موجودات عاقل مجرد ، آنها را ادراك کرده اند و گوید: «روح ترا ممکن است بر حسب استعداد تو بر طرف گشتن موانع از نقش علمی آن موجودات اقتباس کند پس عجیب م شمار که بعض از علوم آینده در روح تو از عالم عقول منتقل شود .»

اطلاع یافتن از آینده برای همه مردم ممکن است و کامیل فلاماریون کتبی در این باب پرداخته و شواهدی آورده و حکایات انکار ناپذیری نقل کرده است و ما احتیاج به ذکر آنها نداریم .

اما چون انسان افکار و غرایز گوناگون دارد و بسیار باشد که مرتکبات ذهن خویش را مجسم بیند هرگز تشخیص

نخواهد داد آنچه دیده است اقتباس از عوالم غیبی و عقل کل است یا تجسم افکار و خیالات خود او است . از این جهت نمیتواند بآینده خبر دهد مگر ذهنش از هر فکر غلط و خیال باطل معصوم باشد تا بداند و آنچه بر او وارد میشود و حی الهی است و آنکه می بیند حقیقت است نه تجسم خیال .

اصل اطلاع بر غیب ، فلسفه مادی را باطل میکند : چون هیچیک از موجودات مادی قوه ای برای ادراك آینده ندارند ، هر چند مبهم و آمیخته باشد . اما خبر سریع و یقینی که گوینده بدان یقین کند و گرویندد و آنرا دلیل صحت دعوی خویش قرار دهد برای غیر معصوم از خطا و غلط ممکن نیست .



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی رتال جامع علوم انسانی